دردسر جدید برای پدافند آمریکایی صهیونی

پرتابگر دوقلوی موشک

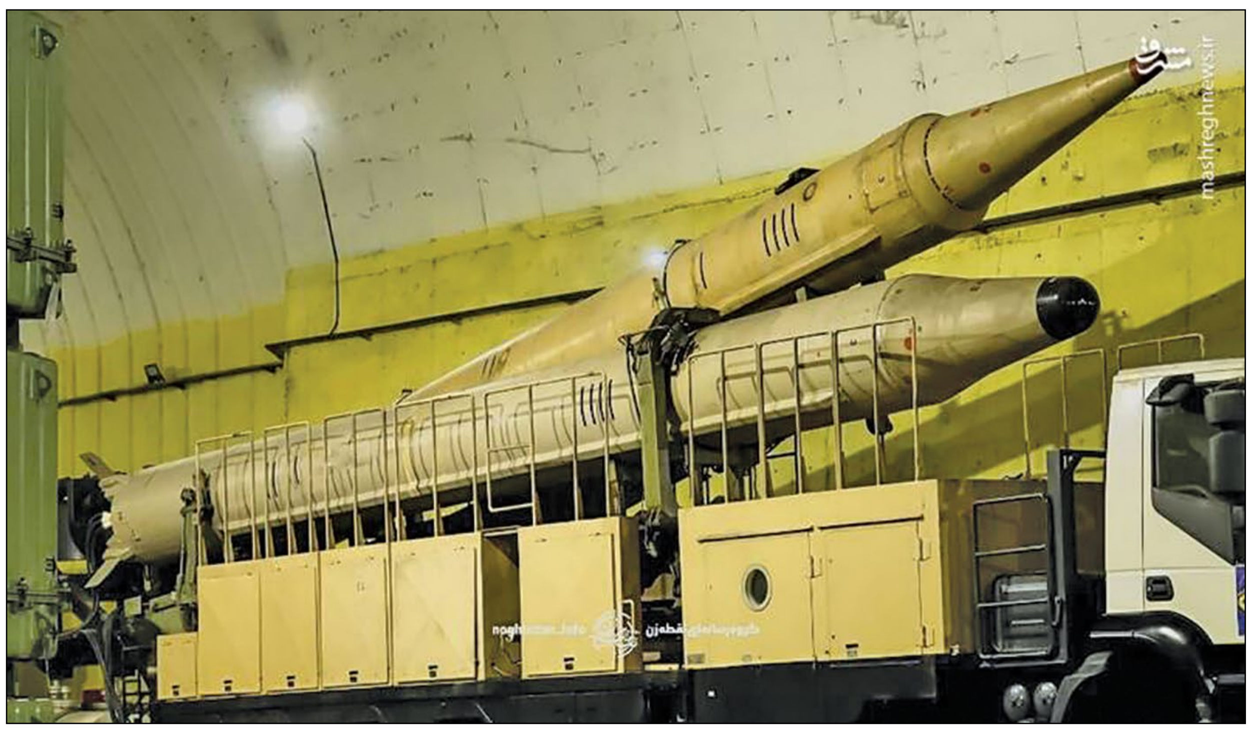

هر موشک بالستیک به یک لانچر نیاز دارد که معمولاً پس از هر شلیک باید دوباره بارگذاری شود. توانایی پرتاب ۲موشک پشت سرهم از یک لانچر، ظرفیت آتش را دو برابر می‌کند و حجم آتش نیروها را به‌شدت افزایش می‌دهد.

روز شنبه ۳۰ آبان ماه، سردار سرلشکر احمد وحیدی، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به همراه سردار سید مجید موسوی، فرمانده هوافضای سپاه پاسداران از یک شهر موشکی این نیرو بازدید به‌عمل آوردند. در این شهر موشکی طبق معمول حجم زیادی از موشک‌های بالستیک که عمدتاً مجهز به سرهای جنگی جداشونده بودند رؤیت شدند.اما نکته جدید و قابل توجه در این بازدید، رؤیت شدن یک لانچر جدید دوتایی برای موشک‌های بالستیک سوخت مایع سری رضوان بود و ایضاً این مسئله که شاهد توسعه یک سرجنگی جدید برای سری موشک‌های رضوان نیز بودیم.

چرا پرتابگر دو موشکی؟

در یک نبرد موشکی و برای استفاده از هر موشک، کاربر نیازمند یک پرتابگر یا لانچر است. در موشک‌های بالستیک معمولاً هر پرتابگر برای یک موشک استفاده می‌شود و بعد از هر پرتاب موشک جدیدی باید روی آن سوار شود. توسعه توانایی حمل و پرتاب ۲ موشک از روی یک لانچر به‌صورت پشت سر هم یعنی تعداد موشک‌های قابل پرتاب در لحظه به اندازه هر لانچر با آن توانایی ۲ برابر خواهد شد. زمانی که این مسئله به تولید انبوه برسد حجم آتش نیروی پرتاب‌کننده به شکل بسیار گسترده‌ای افزایش پیدا می‌کند.

اگر بخواهیم یک نکته از مهم‌ترین نکات یا اصطلاحاً درس آموخته‌های دو جنگ اخیر را برای نیروی هوافضای سپاه اعلام بکنیم قطعاً مسئله شلیک هر چه بیشتر در کمترین زمان ممکن اگر نگوییم مهم‌ترین ولی قطعاً یکی از مهم‌ترین موارد بوده است.

این اولین لانچر دو تایی ایران نیست

قبل از پرداختن به لانچر جدید موشکی سپاه باید به این مسئله مهم اشاره کنیم که بحث لانچرهای موشکی حامل دو موشک در کشور ما مسئله جدیدی نیست و پیش از این برای نمونه در خانواده موشک‌هایی مثل سری ذوالفقار و خیبرشکن که موشک‌های تاکتیکی سوخت جامد ساخت ایران از زیرمجموعه‌های موشک فاتح ۱۱۰ این بحث به انجام رسیده و حتی در جریان جنگ رمضان شاهد استفاده عملیاتی از لانچرهای دوتایی برای این موشک‌ها بودیم.پس سؤالی که شاید در این‌جا برای مخاطبان پیش بیاید این است که لانچر جدید چه نکته یا دستاورد خاصی دارد؟ این مسئله در ادامه تشریح خواهد شد.

اولین پرتابگر دو تایی برای سوخت مایع‌های ایرانی

دستاورد جدید نیروی هوافضای سپاه در بحث لانچر دوتایی مربوط به موشک‌های بالستیک سوخت مایع است، در حالی که پیش از این بحث لانچرهای دوتایی مربوط به موشک‌های سوخت جامد بود. در موشک‌های سوخت مایع، پیشران با قدرت بیشتر در اختیار شماست که می‌تواند در اصل توان بیشتری در اختیار قرار دهد ولی نکته چالش‌برانگیز آن بحث سوخت زنی و آماده کردن آن است. موشک‌های سوخت جامد را می‌توان سال‌ها در یک انبار داشت و آماده‌سازی آنها برای شلیک نیز به‌سرعت انجام می‌شود و درصورت متوقف شدن عملیات قبل از شلیک به هر دلیلی به راحتی عملیات متوقف و موشک‌ها به وضعیت قبلی باز می‌گردند.

اما زمانی که موشک‌های سوخت مایع در میدان باشند و عملیات سوخت‌زنی که پروسه‌ای خطرناک باتوجه به ماهیت سمی و خورنده این سوخت‌ها دارد انجام می‌شود باید شلیک انجام شود.

پس نکته اول این که حالا پروسه سوخت‌زنی بر روی یک لانچر برای دو موشک سوخت مایع انجام می‌شود. در عین حال قدرت تحمل و توان تاب‌آوری لانچر و موشک دوم دربرابر شلیک و حرارت خروجی پیشران موشک اول است که نشان از توسعه توانایی‌ها در بخش مواد پیشرفته در حوزه ساخت بدنه‌های موشکی دارد. در لانچرهای دوایی سری ذوالفقار یا خیبرشکن پرتاب به‌صورت زاویه‌دار بوده و دو موشک نیز از هم دیگر فاصله دارند در حالی که در لانچر جدید دو موشک عمود پرتاب بوده و نسبت به یکدیگر فاصله بسیار کمتری دارند. مسئله دیگر افزایش ظرفیت حمل لانچرها از نظر وزن کلی است.

موشک‌های مورد استفاده در این سری یعنی خانواده «رضوان» به‌وضوح از موشک‌هایی مثل سری خیبرشکن یا ذوالفقار بزرگ‌تر و سنگین‌تر هستند.

اما موشک جدیدی که قابلیت پرتاب دوتایی از یک پرتابگر را پیدا کرده یک طرح ساده نیست و خصوصاً با توسعه سرجنگی جدید برای آن حامل یک خبر بد برای سیستم‌های پدافندی دشمنان در منطقه است. در ادامه به سری رضوان و سرجنگی جدیدش خواهیم پرداخت.

رضوان؛ از هایپرسونیک‌های سپاه با سرجنگی جدید

موشک بالستیک سوخت مایع رضوان تقریباً یکی از جدیدترین محصولات هوافضای سپاه در این حوزه به حساب آمده و برای اولین‌بار در جریان رژه نیروهای مسلح در شهریور سال ۱۴۰۱ هجری شمسی به نمایش درآمد.

این موشک از یک پیشران سوخت مایع تک مرحله‌ای و سرجنگی جداشونده بهره برده و برد آن در حدود ۱۴۰۰ کیلومتر بوده و سرجنگی آن در زمان ورود به جو زمین دارای سرعتی در حدود ۸ ماخ است که آن را در کلاس پرتابه‌های هایپرسونیک قرار می‌دهد.برد ۱۴۰۰ کیلومتر به این معنا است که با شلیک از تقریباً مرکز ایران هم سرزمین‌های اشغالی در برد این موشک قرار دارند.اما نکته مهم و جدید درخصوص این موشک بحث وجود سرجنگی بر روی این موشک است که در این مراسم اخیر دیده شده است.

برخلاف طراحی مخروط نوک تیز و کشیده در سرجنگی اولیه موشک رضوان که بنا به اعلام مسئولین از نوع شدیدالانفجار است در طراحی جدید شاهد افزایش قطر و طراحی اصطلاحاً پَخ و کشیده و باز شده در بخش سرجنگی هستیم.در حال حاضر به‌صورت رسمی نوع این سرجنگی جدید اعلام نشده ولی این نوع طراحی آن را به گزینه‌ای ایده‌آل برای حمل حجم قابل توجهی از انواع ریزمهمات بدل می‌کند.

مسئله‌ای که در جنگ رمضان بدل به یک مشکل لاینحل چه برای پدافند آمریکا و چه رژیم صهیونیستی شده بود.انواع و اقسام ریزمهمات از گونه‌های چند ده تا چند صد کیلویی بر فراز یک هدف آزاد شده و در این مرحله دیگر اصولاً راهی برای دفاع باقی نمی‌ماند. این سرجنگی و این نوع مهمات گزینه‌هایی ایده‌آل برای هدف قرار دادن پایگاه‌های هوایی، محل‌های استقرار نیروها و تجهیزات نظامی و درصورت بروز هرگونه خطا از دشمن در بحث جنگ زیرساخت برای هدف قرار دادن تأسیسات مثل انواع پالایشگاه‌ها به‌حساب می‌آید.

به‌گزارش مشرق، در نهایت باید گفت دو خبر بد برای دشمنان ایران منتشر شد، یکی افزایش توان پرتاب لانچرهای سوخت مایع ایران و دیگری افزایش تعداد موشک‌های مجهز به سرهای جنگی مجهز به ریزمهمات که هرکدام چالشی جدی برای آمریکا و رژیم صهیونیستی خواهد بود.

روایت محرمانه سازمان سیا از ریشه‌های نارضایتی و بحران اجتماعی ایران در آستانه انقلاب

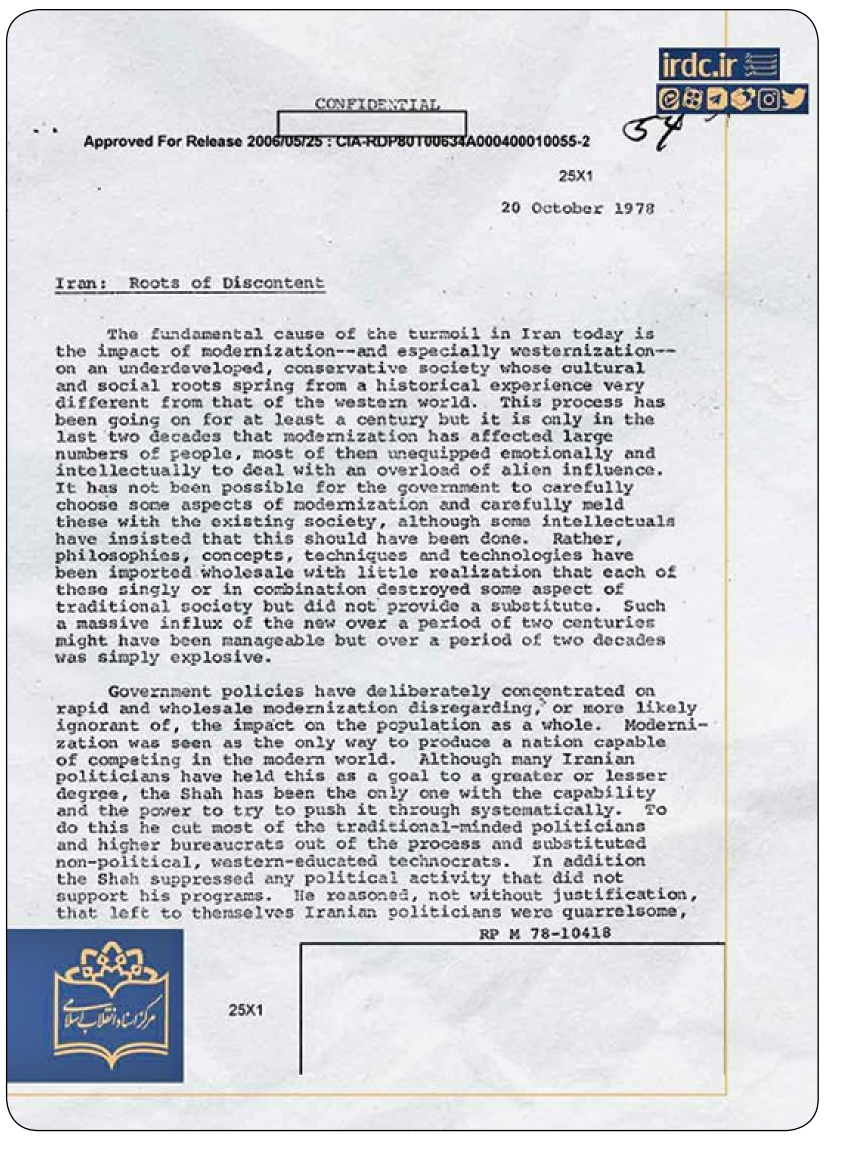

irdc.ir

CONFIDENTIAL

Approved For Release 2006/05/25 : CIA-RDP80T00634A000400010055-2

25X1

20 October 1978

Iran: Roots of Discontent

The fundamental cause of the turmoil in Iran today is the impact of modernization--and especially westernization--on an underdeveloped, conservative society whose cultural and social roots spring from a historical experience very different from that of the western world. This process has been going on for at least a century but it is only in the last two decades that modernization has affected large numbers of people, most of them unequipped emotionally and intellectually to deal with an overload of alien influence. It has not been possible for the government to carefully choose some aspects of modernization and carefully meld these with the existing society, although some intellectuals have insisted that this should have been done. Rather, philosophies, concepts, techniques and technologies have been imported wholesale with little realization that each of these singly or in combination destroyed some aspect of traditional society but did not provide a substitute. Such a massive influx of the new over a period of two centuries might have been manageable but over a period of two decades was simply explosive.

Government policies have deliberately concentrated on rapid and wholesale modernization disregarding, or more likely ignorant of, the impact on the population as a whole. Modernization was seen as the only way to produce a nation capable of competing in the modern world. Although many Iranian politicians have held this as a goal to a greater or lesser degree, the Shah has been the only one with the capability and the power to try to push it through systematically. To do this he cut most of the traditional-minded politicians and higher bureaucrats out of the process and substituted non-political, western-educated technocrats. In addition the Shah suppressed any political activity that did not support his programs. He reasoned, not without justification, that left to themselves Iranian politicians were quarrelsome,

RP M 78-10418

25X1

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

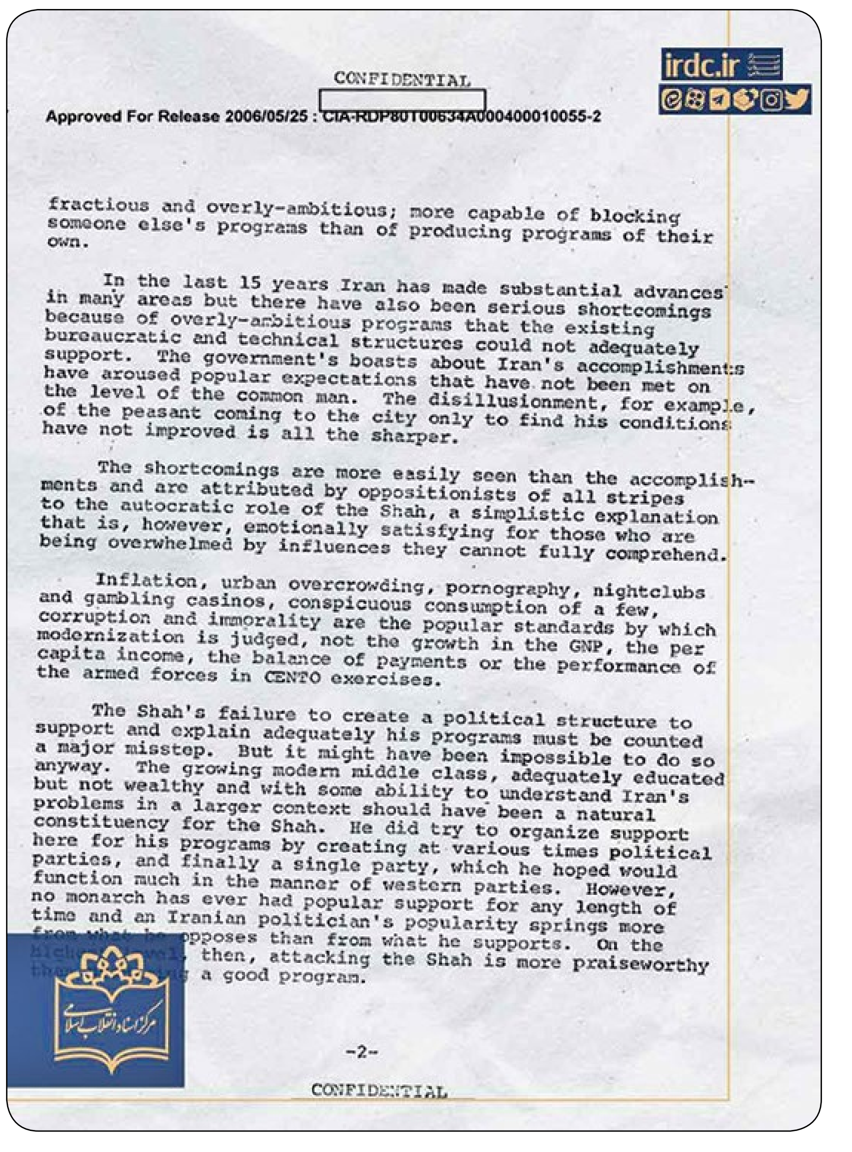

irdc.ir

CONFIDENTIAL

Approved For Release 2006/05/25 : CIA-RDP80T00634A000400010055-2

fractious and overly-ambitious; more capable of blocking someone else's programs than of producing programs of their own.

In the last 15 years Iran has made substantial advances in many areas but there have also been serious shortcomings because of overly-ambitious programs that the existing bureaucratic and technical structures could not adequately support. The government's boasts about Iran's accomplishments have aroused popular expectations that have not been met on the level of the common man. The disillusionment, for example, of the peasant coming to the city only to find his conditions have not improved is all the sharper.

The shortcomings are more easily seen than the accomplishments and are attributed by oppositionists of all stripes to the autocratic role of the Shah, a simplistic explanation that is, however, emotionally satisfying for those who are being overwhelmed by influences they cannot fully comprehend.

Inflation, urban overcrowding, pornography, nightclubs and gambling casinos, conspicuous consumption of a few, corruption and immorality are the popular standards by which modernization is judged, not the growth in the GNP, the per capita income, the balance of payments or the performance of the armed forces in CENTO exercises.

The Shah's failure to create a political structure to support and explain adequately his programs must be counted a major misstep. But it might have been impossible to do so anyway. The growing modern middle class, adequately educated but not wealthy and with some ability to understand Iran's problems in a larger context should have been a natural constituency for the Shah. He did try to organize support here for his programs by creating at various times political parties, and finally a single party, which he hoped would function much in the manner of western parties. However, no monarch has ever had popular support for any length of time and an Iranian politician's popularity springs more from what he opposes than from what he supports. On the higher level, then, attacking the Shah is more praiseworthy than [illegible] a good program.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

-2-

CONFIDENTIAL

مدرنیزاسیون شتابان و جامعه‌ای که تاب نیاورد

در ۲۰ اکتبر ۱۹۷۸ (۲۸ مهر ۱۳۵۷)، درحالی‌که ایران ماه‌های سرنوشت‌سازی را پشتِ سر می‌گذاشت و اعتراضات سیاسی و اجتماعی علیه حکومت پهلوی گسترش می‌یافت، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا گزارشی محرمانه با عنوان «ریشه‌های نارضایتی در ایران» تهیه کرد. نویسندگان این گزارش، برخلاف تحلیل‌هایی که بحران ایران را صرفاً به فعالیت مخالفان سیاسی یا نارضایتی‌های مقطعی اقتصادی نسبت می‌داد، ریشه‌های عمیق‌تری برای تحولات کشور شناسایی کرده بودند. گویا جامعه ایران بیش از پیشرفت‌ها یا پسرفت‌های عمرانی و توسعه یا رکود اقتصادی، در تعارضات مفهومی‌ای به‌سر می‌برد که ریشه در هزارتوی جامعه و مناسبات سنتی آن در ارتباط برقرار کردن با مسائل جدید داشت. مدرنیزاسیون شتابان، غربی‌سازی جامعه، گسست میان ساختارهای سنتی و نهادهای جدید، ناتوانی حکومت در مدیریت پیامدهای اجتماعی توسعه ظهور و بروزهای این تعارضات‌اند.

در ۲۰ اکتبر ۱۹۷۸ (۲۸ مهر ۱۳۵۷)، درحالی‌که ایران ماه‌های سرنوشت‌سازی را پشتِ سر می‌گذاشت و اعتراضات سیاسی و اجتماعی علیه حکومت پهلوی گسترش می‌یافت، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا گزارشی محرمانه با عنوان «ریشه‌های نارضایتی در ایران» تهیه کرد. نویسندگان این گزارش، برخلاف تحلیل‌هایی که بحران ایران را صرفاً به فعالیت مخالفان سیاسی یا نارضایتی‌های مقطعی اقتصادی نسبت می‌دهد، ریشه‌های عمیق‌تری برای تحولات کشور شناسایی کرده بودند. گویا جامعه ایران بیش از پیشرفت‌ها یا پسرفت‌های عمرانی و توسعه یا رکود اقتصادی، در تعارضات مفهومی‌ای به‌سر می‌برد که ریشه در هزارتوی جامعه ایران و مناسبات سنتی آن در ارتباط برقرار کردن با مسائل جدید داشت. مدرنیزاسیون شتابان، غربی‌سازی جامعه، گسست میان ساختارهای سنتی و نهادهای جدید، ناتوانی حکومت در مدیریت پیامدهای اجتماعی توسعه ظهور و بروزهای این تعارضات‌اند.

مدرنیزاسیون؛ پروژه‌ای فراتر از ظرفیت جامعه

گزارش سازمان سیا با یک گزاره‌محوری آغاز می‌شود: علت بنیادین ناآرامی‌های ایران، تأثیر مدرنیزاسیون و به‌ویژه غربی‌سازی بر جامعه‌ای محافظه‌کار و کمتر توسعه‌یافته بود که ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی آن با تجربه تاریخی غرب تفاوت داشت. از نگاه تحلیلگران آمریکایی، مسئله اصلی نه اصل نوسازی، بلکه سرعت، گستره و شیوه اجرای آن در جامعه ایران بود.

نویسندگان گزارش معتقد بودند فرآیند مدرنیزاسیون در ایران سابقه‌ای دست‌کم یکصد ساله داشت، اما در دو دهه منتهی به انقلاب، ابعاد تازه‌ای پیدا کرده و زندگی شمار زیادی از مردم را تحت‌تأثیر قرار داده بود. جامعه‌ای که طی مدت طولانی با مناسبات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خاص خود زیسته بود، ناگهان با مجموعه‌ای از مفاهیم، ارزش‌ها، فناوری‌ها و الگوهای رفتاری جدید مواجه شد. تغییراتی که به تعبیر گزارش، بخش‌هایی از نظم سنتی را از میان می‌بردند، اما لزوماً جایگزین مناسبی برای آن ایجاد نمی‌کردند.

در این تحلیل، یکی از مهم‌ترین خطاهای رژیم پهلوی آن بود که مدرنیزاسیون را به‌صورت یک بسته نسبتاً یکپارچه وارد جامعه کرد. دولت به‌جای آنکه عناصر مختلف نوسازی را متناسب با ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی ایران انتخاب و با ساختار موجود تلفیق کند، به واردات گسترده اندیشه‌ها، مفاهیم، روش‌ها و فناوری‌های غربی روی آورد. گزارش برای توضیح شدت این تحول، مقایسه‌ای معنادار مطرح می‌کند: ورود چنین حجم عظیمی از عناصر جدید در فاصله دو قرن، شاید قابل‌مدیریت بود؛ اما تحقق همین فرآیند در مدت‌زمانی حدود دو دهه، شرایطی انفجاری ایجاد کرد. این برداشت، تصویری از یکی از مهم‌ترین تناقض‌های برنامه توسعه دوره پهلوی دوم ارائه می‌دهد. حکومت در پی آن بود که جامعه ایران را با سرعت به سطحی از توسعه و قدرت برساند که امکان رقابت با کشورهای پیشرفته جهان را داشته باشد؛ اما در این مسیر، ظرفیت‌های فرهنگی، اجتماعی و نهادی جامعه برای پذیرش این تغییرات به‌اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفت.

به بیان دیگر، در ارزیابی سازمان سیا، مسئله فقط این نبود که حکومت چه میزان توسعه ایجاد کرده است؛ بلکه این پرسش نیز اهمیت داشت که جامعه تا چه اندازه توانسته است با صورت جدید زندگی، ارزش‌ها و مناسبات اجتماعی سازگار شود.

شاه؛ معمار اصلی نوسازی و حذف‌کننده میانجی‌های سیاسی

گزارش، محمدرضا پهلوی را مهم‌ترین عامل پیشبرد مدرنیزاسیون در ایران معرفی می‌کند. از نظر نویسندگان، بسیاری از سیاستمداران ایرانی در دوره‌های مختلف به ضرورت نوسازی کشور اعتقاد داشتند، اما شاه تنها فردی بود که قدرت و توانایی لازم برای اجرای نظام‌مند و گسترده این برنامه را در اختیار داشت. این ویژگی، در عین آنکه امکان پیشبرد سریع برنامه‌های توسعه را فراهم می‌کرد، به یکی از سرچشمه‌های بحران سیاسی نیز تبدیل شد. شاه برای اجرای برنامه‌های خود، بخش عمده‌ای از سیاستمداران سنت‌گرا و مدیران عالی‌رتبه دستگاه اداری را از فرآیند تصمیم‌گیری کنار گذاشت و تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده غرب را جایگزین آنان کرد. در کنار این تغییر، فعالیت سیاسی نیروهایی که از برنامه‌های حکومت حمایت نمی‌کردند نیز محدود و سرکوب شد.

گزارش توضیح می‌دهد که شاه سیاستمداران ایرانی را افرادی اختلاف‌افکن، جاه‌طلب و فاقد توانایی کافی برای ارائه برنامه‌های مستقل می‌دانست. افرادی که بیش از آنکه قادر به طراحی و اجرای برنامه باشند، در متوقف کردن برنامه‌های دیگران مهارت دارند. نکته مهم در این بخش، نحوه پیوند میان تمرکز قدرت سیاسی و اجرای پروژه توسعه است. شاه برای جلوگیری از موانع سیاسی، به‌تدریج سازوکارهای مشارکت و رقابت سیاسی را محدود کرد. در نتیجه، اجرای برنامه‌های توسعه به‌جای آنکه از طریق ائتلافی از نیروهای اجتماعی و سیاسی پیش برود، بیش از پیش به اراده شخص شاه و دستگاه اجرائی وابسته شد. از نگاه تحلیلگران سیا، این تصمیم اگرچه ممکن بود در کوتاه‌مدت به افزایش سرعت اجرای برنامه‌ها کمک کند، اما در بلندمدت حکومت را از یک پشتوانه سیاسی و اجتماعی پایدار محروم می‌کرد. درواقع، ساختار سیاسی به‌جای آنکه میانجی ارتباط دولت و جامعه باشد، به ابزاری برای اجرای دستورات از بالا تبدیل شده بود. حکومت می‌توانست برنامه‌های خود را تصویب و اجرا کند، اما سازوکار مناسبی برای توضیح، اقناع عمومی، دریافت انتقاد و اصلاح اشتباهات در اختیار نداشت.

دستاوردهای توسعه و زندگی روزمره مردم

یکی از بخش‌های قابل‌توجه گزارش، تفکیک میان دستاوردهای کلان توسعه و تجربه روزمره مردم است. نویسندگان تصریح می‌کنند که ایران طی پانزده سال گذشته در حوزه‌های مختلف پیشرفت‌های قابل‌توجهی داشته است؛ بااین‌حال، بسیاری از برنامه‌های بلندپروازانه به‌دلیل ضعف ساختارهای اداری و فنی کشور با مشکلات جدی مواجه شده‌اند. از نظر آنان، حکومت با تبلیغ گسترده دستاوردهای خود، سطح انتظارات جامعه را افزایش داده بود؛ اما این انتظارات در زندگی روزمره مردم عادی برآورده نمی‌شد.

گزارش برای توضیح این مسئله، به وضعیت روستائیانی اشاره می‌کند که به‌امید دستیابی به زندگی بهتر راهی شهرها می‌شدند، اما پس از مهاجرت درمی‌یافتند که شرایط زندگی‌شان بهبود چندانی پیدا نکرده است. چنین تجربه‌ای به سرخوردگی و نارضایتی بیشتر منجر می‌شد.

این مثال از منظر تاریخ اجتماعی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که تحلیلگران سیا، مسئله مهاجرت از روستا به شهر را صرفاً یک جابه‌جایی جمعیتی نمی‌دانستند، بلکه آن را در ارتباط با انتظارات اجتماعی و ناکامی‌های حاصل از توسعه بررسی می‌کردند. در این چارچوب، شکاف میان وعده‌های حکومت و تجربه واقعی مردم، یکی از عوامل مهم شکل‌گیری نارضایتی بود. حکومت از رشد اقتصادی، افزایش درآمد سرانه و دستاوردهای ملی سخن می‌گفت، اما بخش‌هایی از جامعه با تورم، ازدحام شهری و دشواری‌های معیشتی مواجه بودند. گزارش همچنین به این نکته اشاره می‌کند که ناکامی‌ها در مقایسه با دستاوردها بیشتر به چشم می‌آمدند. مخالفان حکومت نیز این ناکامی‌ها را به اقتدارگرایی شاه نسبت می‌دادند. از نگاه نویسندگان، این تبیین ممکن بود ساده‌انگارانه باشد، اما برای مردمی که با سرعت تغییرات اجتماعی مواجه شده و قادر به درک تمام ابعاد آن نبودند، از نظر عاطفی قانع‌کننده به‌نظر می‌رسید.

تورم، کاباره‌ها و کازینوها؛ معیارهای اجتماعی ارزیابی توسعه

شاید یکی از جالب‌ترین بخش‌های این سند، اشاره به معیارهایی باشد که مردم ایران با استفاده از آنها درباره موفقیت یا شکست مدرنیزاسیون قضاوت می‌کردند. نویسندگان گزارش معتقد بودند مردم برای ارزیابی توسعه کشور، الزاماً به شاخص‌های اقتصادی و نظامی توجه نمی‌کنند. در عوض، تورم، ازدحام جمعیت در شهرها، هرزه‌گرایی، کاباره‌ها، کازینوهای قمار، مصرف‌گرایی آشکار گروه کوچکی از جامعه، فساد و بی‌اخلاقی به معیارهای ملموس ارزیابی وضعیت کشور تبدیل شده بودند. این بخش از گزارش، تمایز میان دو سطح از برداشت درباره توسعه را آشکار می‌کند: نخست، نگاه حکومت که دستاوردهای خود را با شاخص‌هایی نظیر رشد تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، خریدهای انبوه تسلیحات و توان نظامی در چارچوب پیمان سنتو اندازه‌گیری می‌کرد؛ دوم، تجربه اجتماعی مردم که با پیامدهای مستقیم و روزمره تغییرات اقتصادی و فرهنگی شکل می‌گرفت. به عبارت دیگر، آنچه برای حکومت نشانه پیشرفت و مدرنیزاسیون بود، الزاماً در تجربه عمومی جامعه چنین معنایی پیدا نمی‌کرد. برای مثال، افزایش درآمدهای ملی یا تقویت توان نظامی نمی‌توانست به‌تنهائی نارضایتی ناشی از تورم، نابرابری، مصرف‌گرایی نمایشی و تغییرات فرهنگی را برطرف کند. از سوی دیگر، گسترش مظاهر زندگی غربی در شهرهای بزرگ، برای بخش‌هایی از جامعه نه نشانه پیشرفت، بلکه نمادی از فاصله گرفتن حکومت از ارزش‌های فرهنگی و مذهبی آنان بود.

گفتنی است که در این‌جا مسئله اصلی، صرفاً مخالفت با مظاهر جدید زندگی نبود که فقدان یک روایت مشترک درباره معنای توسعه و نسبت آن با هویت تاریخی و فرهنگی جامعه ایران بود که دال مرکزی مسئله را تشکیل می‌داد.

طبقه متوسط جدید؛ حامی بالقوه‌ای که به مخالف یا تماشاگر تبدیل شد

گزارش سازمان سیا در بررسی پایگاه اجتماعی رژیم، توجه ویژه‌ای به طبقه متوسط جدید ایران دارد. نویسندگان این طبقه را گروهی تحصیل‌کرده، نسبتاً آگاه به مسائل کشور و برخوردار از توانایی تحلیل مشکلات ایران در چارچوبی گسترده‌تر معرفی می‌کنند؛ با این‌حال، تأکید دارند که این گروه از ثروت کافی برخوردار نبود. از نگاه آنان، طبقه متوسط جدید می‌توانست به‌طور طبیعی یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های اجتماعی شاه باشد. این طبقه از یک‌سو با مظاهر مدرنیزاسیون و آموزش جدید آشنایی داشت و از سوی دیگر، توانایی بیشتری برای درک برنامه‌های توسعه و پیامدهای آن برخوردار بود.

شاه نیز تلاش کرده بود از طریق ایجاد احزاب سیاسی، حمایت این گروه را جلب کند. گزارش به تأسیس احزاب مختلف و درنهایت تشکیل حزب واحد اشاره می‌کند؛ حزبی که شاه امیدوار بود بتواند مشابه احزاب سیاسی در کشورهای غربی عمل کند. بااین‌حال، این تلاش به نتیجه مورد انتظار نرسید. مسئله از نظر تحلیلگران فقط ضعف عملکرد یک حزب یا ناکارآمدی تشکیلات سیاسی نبود؛ بلکه به تناقضی بنیادی در ساختار قدرت بازمی‌گشت. شاه از یک طرف خواهان حمایت سیاسی جامعه از برنامه‌های خود بود و از طرف دیگر، امکان فعالیت مستقل سیاسی و شکل‌گیری نیروهای منتقد را محدود می‌کرد. در چنین شرایطی، احزاب نمی‌توانستند به نهادهایی مستقل برای نمایندگی مطالبات اجتماعی تبدیل شوند.

نیروهای مذهبی و بازگشت به اصول اسلامی

در بخش دیگری از سند، تحلیلگران سیا به نقش نیروهای مذهبی در تحولات ایران می‌پردازند. از نگاه آنان، برای بخش قابل‌توجهی از جامعه، راه‌حل بحران در کنار گذاشتن بیشتر جنبه‌های مدرنیزاسیون و بازگشت به اصول بنیادین قرآن و قوانین دینی قرار داشت. این بخش از گزارش اهمیت خاصی دارد، زیرا نویسندگان تلاش می‌کنند میان دو سطح از کنشگری مذهبی تمایز قائل شوند: سطح فکری و نظری که رهبران مذهبی آن را صورت‌بندی می‌کنند و سطح عاطفی و اجتماعی که در میان مردم عادی و معترضان خیابانی مشاهده می‌شود.

به تعبیر گزارش، رهبران مذهبی برای مخالفت با وضع موجود، استدلالی فکری و نظری ارائه می‌کردند. آنان معتقد بودند اصول اسلامی، درصورت اجرای صحیح، می‌توانند چارچوبی مناسب برای تنظیم مناسبات جامعه و سازگار کردن آن با جهان جدید فراهم کنند. در مقابل، مردم عادی که در خیابان‌ها به اعتراض می‌پرداختند، لزوماً با تمام ابعاد نظری این دیدگاه آشنایی نداشتند. واکنش آنان بیشتر از تجربه زیسته، احساس نارضایتی و برداشتشان از وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور سرچشمه می‌گرفت. در این برداشت عمومی، شاه یک مستبد بود که در محاصره افراد فاسد و بی‌دین قرار داشت و به ابزاری در دست قدرت‌های خارجی تبدیل شده بود؛ قدرت‌هایی که هدفشان بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی ایران بود. نکته مهم آن است که گزارش، مخالفت مذهبی با حکومت را صرفاً واکنشی به فشارهای سیاسی یا مشکلات اقتصادی نمی‌دانست؛ بلکه آن را با مسئله هویت فرهنگی و ارزیابی جامعه از مسیر مدرنیزاسیون پیوند می‌داد. از این منظر، نیروهای مذهبی توانسته بودند میان مجموعه‌ای از نارضایتی‌های پراکنده، یک چارچوب فکری و زبانی مشترک ایجاد کنند. چارچوبی که در آن مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در قالب انتقاد از حکومت و ضرورت بازگشت به اصول اسلامی معنا پیدا می‌کردند.

ملی‌گرایان؛ اشتراک در مخالفت، تفاوت در راه‌حل

گزارش در کنار نیروهای مذهبی، به جریان‌های ملی‌گرا نیز توجه می‌کند. نویسندگان، این گروه را در مقایسه با سایر جریان‌های مخالف کوچک‌تر توصیف می‌کنند؛ اما در عین حال، معتقدند آنان نیز در نقد اقتدارگرایی شاه و وابستگی او به منافع خارجی با مخالفان مذهبی اشتراک نظر داشتند. از نگاه ملی‌گرایان مورد اشاره در سند، شاه نه‌تنها یک حاکم مستبد بود، بلکه عملکرد او در عرصه توسعه و اصلاحات نیز قابل دفاع نبود. آنان معتقد بودند اگر قدرت اداره کشور در اختیارشان قرار می‌گرفت، می‌توانستند برنامه‌هایی بهتر از برنامه‌های شاه اجرا کنند.

حتی فراتر از این، آنان اساساً ادعاهای حکومت درباره دستاوردهای انقلاب شاه و مردم را زیر سؤال می‌بردند و آن را نوعی فریب سیاسی می‌دانستند. این بخش از گزارش نشان می‌دهد که مخالفان حکومت، با وجود تفاوت‌های فکری و ایدئولوژیک، در مخالفت با شخص شاه و ساختار اقتدارگرایانه حکومت به نقاط مشترکی رسیده بودند.

البته این اشتراک لزوماً به‌معنای توافق آنان درباره آینده سیاسی ایران نبود. گزارش به‌خوبی نشان می‌دهد که مخالفت با شاه می‌توانست گروه‌های متفاوتی را در یک جبهه قرار دهد، بی‌آنکه میان آنها درباره ساختار مطلوب آینده توافق وجود داشته باشد.

اکثریت خاموش؛ نه همراه شاه و نه خواهان حکومت مذهبی

[این بخش، صرفاً بازخوانی نظرات تحلیلگران سازمان سیا است؛ تحلیل‌هایی که هرچند مسائلی را دریافته و به آن پرداخته بودند، اما یارای فهم دقیق آنچه محتمل بود در آینده رخ بدهد، در پیوند با اندرونی‌های ذهن و زیست جامعه وقت ایران، پیش‌بینی صحیحی را پیشِ روی این سازمان قرار نداد و پیامدهای نااندیشه‌ای را برایش پدیدار ساخت].

شاید مهم‌ترین بخش گزارش از منظر شناخت ترکیب اجتماعی جامعه ایران در آستانه انقلاب، توصیف گروهی باشد که نویسندگان از آن با عنوان «اکثریت خاموش» یاد می‌کنند. این گروه در تحلیل سازمان سیا، نه در شمار حامیان فعال حکومت قرار داشت و نه در صف مخالفان رادیکال آن.

اعضای این گروه افرادی تحصیل‌کرده و آگاه به مشکلات ایران بودند که از دستاوردهای پانزده سال گذشته نیز اطلاع داشتند؛ اما سازوکار و تشکیلاتی برای بیان دیدگاه‌های خود در اختیار نداشتند. این اکثریت خاموش از یک طرف به آینده ایران بدون شاه به‌عنوان نمادی از ثبات سیاسی و تداوم کشور نگران بود و از طرف دیگر، ترجیح می‌داد نقش شاه در صحنه سیاسی کاهش پیدا کند. نکته قابل‌توجه دیگر آن است که این گروه، با وجود تعلق خاطر به دین و مذهب، از قدرت گرفتن رهبران محافظه‌کار مذهبی و حضور گسترده آنان در ساختار سیاسی آینده نیز بیمناک بود.

بنابراین، برخلاف تصویری که ممکن است از جامعه ایران در آستانه انقلاب به دست آید، تحلیلگران سیا معتقد بودند همه ناراضیان از حکومت پهلوی الزاماً خواهان جایگزینی آن با یک نظام سیاسی با محوریت نیروهای مذهبی نبودند. این گروه از نظر سیاسی منفعل باقی مانده بود، زیرا به اعتقاد نویسندگان، عرصه سیاست ایران همواره در اختیار نخبگان حاکم یا نیروهای رادیکال قرار داشت و کمتر فضائی برای حضور نیروهای میانه‌رو فراهم شده بود. در واقع، گزارش به وجود شکافی میان جامعه سیاسی فعال و بخش بزرگی از جامعه اشاره می‌کند؛ شکافی که مانع از تبدیل دیدگاه‌های میانه‌رو به یک نیروی سیاسی سازمان‌یافته می‌شد. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد در ارزیابی سازمان سیا، بحران سیاسی ایران صرفاً حاصل تقابل حکومت و مخالفان نبود؛ بلکه ناتوانی نیروهای میانه‌رو در سازمان‌دهی و نمایندگی اجتماعی نیز بخشی از مسئله به شمار می‌رفت.

اجازه مخالفت؛ اما بدون امکان اصلاح سیاسی

نویسندگان گزارش در بخش پایانی، به یکی دیگر از تناقض‌های سیاست شاه اشاره می‌کنند. به اعتقاد آنان، شاه با اجازه دادن به ابراز مخالفت‌ها، احتمالاً امیدوار بود انتقادهای موجود به اصلاح سیاست‌های حکومت کمک کند؛ اما نتیجه این رویکرد، نه شکل‌گیری انتقادهای سازنده، بلکه گسترش شورش، بمب‌گذاری و کشتار بود. این ارزیابی را باید درکنار توضیحات قبلی گزارش درباره ساختار سیاسی ایران قرار داد. شاه طی سال‌های گذشته، احزاب مستقل و نیروهای منتقد را محدود کرده و امکان فعالیت سیاسی را از بخش بزرگی از جامعه گرفته بود. در چنین شرایطی، هنگامی که فضای اعتراض گشوده شد، کشور فاقد نهادهای سیاسی کارآمدی بود که بتوانند مطالبات اجتماعی را دریافت و به راه‌حل‌های سیاسی تبدیل کنند. به این ترتیب، مخالفت‌ها در فضائی شکل گرفتند که در آن امکان گفت‌وگوی سیاسی سازمان‌یافته و سازوکارهای مؤثر برای اصلاح سیاست‌های حکومت محدود بود. از نگاه نویسندگان، این وضعیت یکی از عوامل تبدیل نارضایتی‌های اجتماعی به بحران سیاسی‌ای بود که در آن نیروهای مخالف با وجود اختلاف در اهداف و مبانی فکری، در مخالفت با شاه به نقطه اشتراک رسیده بودند.

گزارش در پایان، وضعیت ایران را با برخی بحران‌های سیاسی و اجتماعی گذشته این کشور مقایسه می‌کند. نویسندگان معتقد بودند ایران در گذشته نیز دوره‌هایی از آشفتگی، بی‌نظمی و فلج شدن دستگاه سیاسی را تجربه کرده و پس از چنین دوره‌هایی، حاکمی اقتدارگرا برای برقراری نظم، دست به اعمال قدرت زده است.

این اشاره تاریخی، نشان می‌دهد که تحلیلگران سیا احتمال تکرار الگوی ظهور یک اقتدارگرای جدید پس از دوره‌ای از آشفتگی سیاسی را نیز در ذهن داشتند؛ هرچند متن موجود در همین نقطه پایان می‌یابد و درباره سرنوشت این فرآیند توضیح بیشتری نمی‌دهد.

جمع‌بندی؛ بحران توسعه یا بحران حکمرانی؟

گزارش ۲۰ اکتبر ۱۹۷۸ سازمان سیا، تصویری چندبعدی از ریشه‌های نارضایتی در ایران ارائه می‌کند. اهمیت این سند در آن است که تحولات منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ را صرفاً به یک عامل محدود نمی‌کند و مجموعه‌ای از تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را در ارتباط با یکدیگر قرار می‌دهد. در این تحلیل، مدرنیزاسیون شتابان، بدون توجه کافی به ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه، زمینه‌ساز نوعی گسست میان دولت و جامعه شده بود. از سوی دیگر، تمرکز قدرت در شخص شاه، حذف نیروهای سیاسی سنتی، محدود کردن احزاب و فقدان نهادهای مستقل، امکان اصلاحِ تدریجی این وضعیت را کاهش داده بود.

در عرصه اجتماعی نیز فاصله میان شاخص‌های کلان توسعه و تجربه روزمره مردم، به افزایش انتظارات و سپس سرخوردگی انجامیده بود. در چنین فضائی، نیروهای مذهبی توانستند برای بخشی از جامعه، چارچوبی فکری و هویتی برای مخالفت با حکومت فراهم کنند؛ ملی‌گرایان نیز از زاویه‌ای متفاوت، اقتدارگرایی شاه و وابستگی خارجی او را به چالش می‌کشیدند. درکنار این دو جریان، گروه بزرگی از تحصیل‌کردگان و نیروهای میانه‌رو وجود داشتند که نه از بازگشت کامل به مناسبات گذشته استقبال می‌کردند و نه از آینده‌ای که در آن نیروهای محافظه‌کار مذهبی نقش مسلط داشته باشند. با این‌حال، این گروه به‌دلیل فقدان تشکیلات و سازوکارهای سیاسی، نتوانسته بود به نیرویی مؤثر تبدیل شود.

از این منظر، یکی از مهم‌ترین نکات گزارش آن است که بحران حکومت پهلوی را باید فراتر از نارضایتی از شخص شاه بررسی کرد. مسئله اصلی، ناتوانی ساختار سیاسی در مدیریت پیامدهای توسعه، ایجاد توازن میان نوسازی و هویت فرهنگی، و فراهم کردن امکان مشارکت نیروهای اجتماعی در تعیین مسیر آینده کشور بود. البته این گزارش را نباید به‌منزله توصیفی بی‌طرفانه و جامع از جامعه ایران تلقی کرد. سند، محصول ارزیابی اطلاعاتی سازمان سیا در شرایط بحرانی سال ۱۹۷۸ [۱۳۵۷] است و برخی از داوری‌های آن، از جمله درباره اندازه و ترکیب نیروهای اجتماعی، نیازمند سنجش با اسناد داخلی، مطبوعات و منابع دیگر است. بااین‌حال، ارزش تاریخی آن در واکاوی این سند آن است که در ماه‌های پایانی حکومت پهلوی، حتی تحلیلگران اطلاعاتی آمریکا نیز مسئله ایران را بحرانی عمیق‌تر و چندلایه‌تر از چیزی می‌دیدند که امروزه با گذشت ۴۷ سال از آن، برخی چهره‌های علمی و روشنفکری در صدد ساده‌سازی آن‌اند.

ایران در آستانه انقلاب، با جامعه‌ای مواجه بود که در آن سرعت تغییرات از توان نهادهای سیاسی برای مدیریت آنها پیشی گرفته بود و تعارضات مفهومی در آن میدان‌داری می‌کرد. جامعه‌ای که حکومت می‌خواست آن را به جهان مدرن وارد کند، اما برای پیامدهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این ورود، سازوکار متناسبی نساخته بود.

منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی